

بسمه تعالی

خلاصه شده توسط: فاطمه زاهدی نژاد

کتاب لهوف

امام حسین (ع) در شب پنجم ماه شعبان سال چهارم هجری و به نقلی روز سوم این ماه چشم به جهان گشودند. روایت است که وقتی امام حسین (ع) یک ساله شدند، یک روز دوازده فرشته بر پیامبر (ص) نازل شدند که به شکل های مختلف با چهره های قرمز میگریستند و میگفتند: ای محمد! بر حسین مانند آنچه از قابیل به هابیل رسید، میشود و مثل عذاب قابیل برای قاتلین او خواهد بود. پیامبر فرمودند: پروردگارا، کسانی که به فرزندم بی حرمتی میکنند را ذلیل و خوار کن و آن که او را میکشد را نابود کن و قاتلینش را به مقصود نرسان. بعد از نقل قول هایی درباره ی شهادت امام حسین (ع) بین مردم، پس از مرگ معاویه، یزید پسرش از ولید بن عتبه، والی مدینه خواست همه ی مردم به ویژه امام حسین (ع) را برای بیعت با خبر کند که اگر امام از بیعت سرباز میزدند باید گردنشان زده میشد. امام (ع)، این کار را به فردا موکول کردند و در نهایت نپذیرفتند. پس از آن امام (ع)، مروان را دیدند و علاوه بر انکار پذیرفتن بیعت، فرمودند: «إنا لله و إنا الیه راجعون» باید فاتحه ی اسلام را با حاکمیت یزید خواند. آن طور که گفته میشود امام حسین (ع) از شهادت خود آگاه بودند و هم چنین این شبهه بر طرف میشود که: کسانی که از حقیقت شهادت خبر نداشته باشند بگویند خداوند فردی را که در معرض شهادت قرار میدهد دوست ندارد، اما خداوند در قرآن کسانی را که جان خود را فدای حق میکنند، ستایش میکند و میفرماید که نفس خود را در معرض شهادت قرار دهید. اما حسین (ع) پس از ملاقات با ولید و مروان، صبح همان روز یعنی سوم شعبان سال 60 هـ. ق به سوی مکه رهسپار شدند و همان ماه و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة را در آن جا ماندند و در این حین پیشنهاد عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر را برای ماندن در مکه رد کردند. بعد از این که مردم کوفه شنیدند امام به مکه رسیده اند، در منزل سلیمان بن سرد خزاعی جمع شدند و طی نامه های فراوانی از امام حسین (ع) خواستند که به کوفه بیایند. امام حسین (ع) دو رکعت نماز بین رکن و مقام خواندند و مسلم بن عقیل را در جریان نامه ها قرار دادند و جواب قبول درخواست را به ایشان ابلاغ کردند. وقتی که یزید در جریان امور قرار گرفت: نامه ای به عبید الله بن زیاد نوشت. مسلم از ورود ابن زیاد با خبر شد. هانی مسلم را به خانه ی خود آورد و پناه داد. ابن زیاد در جستجوی مسلم برآمد و متوجه حضور وی در خانه ی هانی شد. از هانی خواست تا مسلم را پیش خود بیاورد. بعد از انکار توسط هانی، ابن زیاد آنقدر با چوب دستی بر سر و صورت هانی زد که به شدت مجروح شد. هانی قصد گرفتن شمشیر یکی از نگهبانان را داشت که او را گرفتند و به دستور ابن زیاد به یکی از اتاق ها بردند. ابن زیاد خطاب به هانی گفت: إنا الیه راجعون. خبر مرگ خود را به تو میدهم. مسلم که خبر شهادت هانی را شنید، با کسانی که با او بیعت کرده بودند به سمت دار الاماره حرکت کردند و بعد از درگیر شدن با سربازان زیاد، کم کم از اطراف مسلم پراکنده شدند. (به علت ترسشان!) و تنها ده نفر باقی ماندند. بعد از رفتن به مسجد برای ادای نماز مغرب، هنگامی که نماز به اتمام رسید مسلم در تاریکی شب خود را تنها دید و از مسجد خارج شد و به خانه ی زنی به نام طوعه رسید و از او آب خواست. پسرش که از حضور مسلم با خبر شد، ابن زیاد را با خبر کرد و به تنهایی با افرادی که او خبر کرده بودند جنگید و در نهایت از پشت با نیزه به او زدند. بعد از اسارت مسلم او را از بالای دار الاماره به پایین انداختند و بعد از شهادت مسلم، هانی را آوردند. رشید غلام ابن زیاد ضربه ای به او زد

و وی را به شهادت رساند. امام حسین (ع) قبل از آنکه خبر شهادت مسلم را به او برسانند از مکه حرکت کرده بودند. شیخ مفید محمد بن نعمان به اسنادش از امام جعفر صادق (ع) میگوید: وقتی که امام حسین (ع) از مکه خارج شدند، گروه هایی از ملائکه ی مخصوصی خدمت امام آمدند و بعد از آن ها هم گروهی از مومنین جن خدمت امام آمدند. نقل شده جماعتی از بنی فراره و بجیله به همراه زهیر بن قین از مکه بر میگشتند که به کاروان امام حسین (ع) با فاصله ی کمی رسیدند (زهیر نمیخواست با امام ملاقات کند). پس از برپایی خیمه ها فرستاده ای از کاروان امام حسین (ع) به خیمه ی زهیر رفت و از او خواست با وی پیش امام برود. زهیر بعد از بازگشتن با چهره ای شاد از کاروانیاناش خواست خیمه ها را نزدیک کاروان امام برپا کنند. همسرش را طلاق داد چرا که نمیخواست به خاطر وی گرفتار شود و میخواست با امام حسین (ع) باشد تا جان و روحش را فدای ایشان کند. سپس مهریه اش را پرداخت و او را با پسر عمو هایش همراه کرد تا او را به خانواده اش برسانند. امام از آنجا نیز حرکت کرد و به منزل زباله رسید که خبر شهادت مسلم را به امام دادند و امام به قصد وعده ی الهی به راه افتادند. نامه ای به گروهی از شیعیان کوفه و سلیمان بن صرد خزاعی و مصیب بن نجبه و رفاعه بن شداد نوشتند و قیس بن مسهر صیداوی پیک امام به کوفه بود که در بین راه به علت وجود مأموران ابن زیاد نامه را بلعید. او را نزد ابن زیاد بردند و پس از امتناع وی از افشا کردن محتوا و اسامی نوشته شده در نامه، او را از بالای دار الاماره پرت کردند و قیس به شهادت رسید. امام از آن جا هم حرکت کردند و در بین راه با حر بن یزید که هزار سوار همراه داشت برخورد کردند. وی در جواب امام که پرسیدند آیا همراه ما هستی و یا علیه مایی؟ گفت بلکه علیه شما هستم و امام قصد مراجعت کردند که حر مانع شد. به امام گفت: شما راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه برسد و نه به مدینه. امام به محلی به نام عذیب هجانات رسیدند. در این هنگام نامه ای به حر رسید که بر امام سخت بگیرد و بر وی جاسوسی قرار دادند. حر و همراهانش پیش امام رفتند و مانع راه شدند. امام حسین (ع) برخاست و سوار شد و حرکت کرد و هر مسیری را که انتخاب میفرمود، حر و لشکریانش مانع میشدند تا اینکه در روز دوم محرم به کربلا رسیدند. عبید الله بن زیاد یارانش را برای جنگ با امام آماده کرد و عمر بن سعد با چهار هزار سوار از کوفه خارج شد. عده ای از جمله شمر به طرف خیمه های امام رفتند و امان نامه ای ارائه کردند اما امان نامه را رد کردند و امام خواستند جنگ به فردا موکول شود تا به نماز بپردازند. شب عاشورا امام از یاران خود خواستند که در این سیاهی شب متفرق شوید که این گروه فاسق جز من با کسی کاری ندارند. اما همه ی اصحاب و یاران امتناع کردند. در این شب همه ی اصحاب و امام به مناجات و راز و نیاز پرداختند و عده ای از سربازان لشکر عمر بن سعد به امام ملحق شدند. سحر روز عاشورا امام آماده ی جنگ شدند و به نظافت و استعمال عطر پرداختند. لشکر عمر همگی سوار شدند امام نیز سوار بر شترشان (اسبشان) شدند و از همه خواستند ساکت شوند و همگی ساکت شدند. امام سخنانی گفتند. عمر جلو لشکر رفت و تیری به سوی امام پرتاب کرد و بعد از آن تیرهای دیگری مثل باران پرتاب شد و جنگ شروع شد. بعد از حمله های پی در پی عده ای از یاران امام کشته شدند. حر از عمر بن سعد پرسید آیا تو واقعاً میخواهی با این مرد وارد جنگ شوی؟! پاسخ داد آری. در این هنگام از عمر جدا شد و در حالی که میلرزید نزد سربازانش ایستاد. سپس سوار بر اسب شد و به سوی لشکر امام حسین (ع) رفت و خواست اولین کسی باشد که در راه امام شهید میشود. (مقصود حر از اولین شهید از آن لحظه به بعد بود چرا که همان طور که گفته شده است، قبل از حر، عده ی دیگری به شهادت رسیده بودند. وارد میدان شد و بعد از هلاک کردن عده ای از سربازان دشمن به شهادت رسید. سپس بریر بن خضیر که فردی عابد بود از سپاه خارج شد و در این هنگام یزید بن مغفل از لشکر عمر خارج شد. این دو قرار مباحله گذاشتند تا هر کس باطل است از طرف

حضرت حق کشته شود. بریر او را کشت و تا لحظه‌ی شهادت جنگید. بعد از او وهب بن جناح کلبی وارد میدان شد و مادرش به او گفت تا در راه حسین (ع) کشته نشوی از تو راضی نخواهم شد و در نهایت به شهادت رسید. سپس مسلم بن عوسجه وارد میدان شد و او هم به شهادت رسید. پس از شهادت مسلم، همرو بن قرظہ انصاری از امام حسین (ع) اذن جنگ خواست. امام به او اجازه داد و او مشتاقانه شروع به جنگ کرد و عده‌ی زیادی از سربازان ابن زیاد را به هلاکت رساند. هر تیری که به سمت امام پرتاب میشد را با دست می‌گرفت و شمشیرهایی که به سمت امام می‌آمد را به جان می‌خرید و در نهایت به شهادت رسید. سپس جون غلام آزاد شده‌ی ابوذر وارد میدان شد و جنگید تا آن که به شهادت رسید. بعد از او عمرو بن خالد صیداوی وارد میدان شد و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید. حنظله بن اسعد شامی جلو آمد و در مقابل امام ایستاد و با صورت و سینه خود نیزه‌ها و شمشیرهایی که به سوی امام می‌آمد می‌گرفت، سپس وارد میدان شد و شجاعانه جنگید و با پایمردی به شهادت رسید. سرانجام نماز ظهر فرا رسید، امام به زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی دستور داد که جلوی بایستند تا آن حضرت با بقیه‌ی اصحاب نماز را به صورت نماز خوف بخوانند. در هنگام نماز تیری به طرف امام آمد که سعید بن عبد الله آن را به جان خرید و آنقدر تیرها را گرفت که بر زمین افتاد و در حالی که سیزده تیر و زخم‌های نیزه و شمشیر بر بدن داشت که به شهادت رسید. سپس سوید بن عمرو بن ابی مطاع به میدان رفت و به شهادت رسید. بعد از شهادت همه‌ی اصحاب، حضرت علی اکبر وارد میدان شد. عده‌ی زیادی از لشکریان عمر بن سعد را کشت. جهاد مردانه‌ای کرد تا آنکه منقذ بن مرة عبدی ملعون تیری به طرف آن حضرت پرتاب کرد. سپس فریادی جانشوز زد و به شهادت رسید. سپس حضرت قاسم که صورتش مانند ماه بود وارد میدان شد. ابن فضیل ازدی چنان با شمشیر بر او زد که سرش شکافته شد و با صورت بر زمین افتاد و به شهادت رسید. سپس امام حضرت علی اصغر را در دستان مبارکش گرفتند و خم شدند تا او را ببوسند که همان لحظه حرمله بن کاهل اسدی تیری پرتاب کرد که گلولی بچه را گوش تا گوش برید. سپس حضرت عباس (ع) را به شهادت رساندند. سپس امام به آن‌ها پیشنهاد جنگ تن به تن داد، هر کس به میدان می‌آمد کشته میشد تا آن که عده‌ی زیادی از آنها کشته شدند. امام آنقدر جنگید تا بین امام و خیمه‌ها فاصله افتاد. امام مدام بر آنها حمله میکرد و آنها پاسخ میدادند و امام از آنها آب طلب میکرد ولی جوابی نمیشنید. جراحات امام به هفتاد و دو زخم رسیده بود، حضرت به خاطر ضعف شدید، ایستاد تا استراحت کند. در همان لحظه سنگی به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. پیراهن خود را بالا آورد که پیشانی اش را پاک کند که یک مرتبه تیر سه شعبه زهر آلودی بر قلب مبارکش خورد و با اینکه تیر در قلب مبارکش فرو رفته بود، از پشت سر بیرونش آورد و خون مانند ناودان فوران میزد. امام به خاطر زخم‌ها و جراحات، دیگر رمقی نداشت و به حدی بر پیکر مبارک آن حضرت تیر زده بودند که فقط تیرها دیده میشد. در همین موقع صالح بن وهب مزنی با نیزه چنان بر پهلوی امام زد که با صورت بر زمین آمد و سپس از روی زمین برخاست. هر کسی از هر طرف بر امام حمله میکرد زرعه بن شریک با شمشیر بر کتف چپ امام زد امام هم او را به هلاکت رساند. سنان بن انس نخعی نیزه خود را در گلولی امام فرو برد و سپس نیزه را خارج کرد و در استخوانهای سینه حضرت فرو کرد تیری بر گلولی امام حسین اثابت کرد که آن حضرت بر زمین افتاد. حضرت نشست و تیر را از گلولی خویش بیرون آورد و هر دو دست خود را زیر گلویش گرفت، هنگامی که دستانش از خون پر میشد آنرا به سر و صورت خود مالید. خولی بن یزید اصبحی می‌خواست سر امام را ببرد ولی بدنش لرزید و برگشت اما سنان بن انس نخعی لعنه الله علیه از اسب پیاده شد و شمشیرش را بر گلولی امام حسین (ع) قرار داد و سپس سر مقدس و معظم امام حسین را از تن جدا کرد سپس به جسد مبارک امام حمله کرد و هر کدام به

کمر و سروسینه امام تاختند و به خیام خاندان پیامبران حمله و آنرا و هر چه در آن بود را غارت کردند و وسایل و لباسهای امام را هم ربودند. عصر عاشورا عمر بن سعد سر امام حسین (ع) را به خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی دادتا به عبیدالله بن زیاد تحویل دهد و سرهای اصحاب امام حسین را که 78 سر بود را جدا کردند و قبایل مختلف به خاطر نزدیکی به ابن زیاد و یزید بن معاویه میان خود تقسیم کردند ابن زیاد در قصر نشسته بود و به همه اجازه ی ورود داد. سر مقدس امام حسین (ع) را آوردند و در مقابل ابن زیاد نهادند. بانوان و دختران حرم حسینی را نیز وارد مجلس کردند. سپس ابن زیاد دستور داد امام سجاد (ع) را با اهل بیت به محلی که کنار مسجد کوفه بود منتقل کنند. عبید الله بن زیاد در نامه ای خبر شهادت امام حسین و اهل بیت را به یزید نوشت و نامه ای برای والی مدینه عمر بن سعید بن عاص فرستاد و او هم به منبر رفت و خبر شهادت امام را اعلام کرد. هنگامی که نامه ی ابن زیاد به یزید بن معاویه رسید، در جوابش نوشت سر حسین (ع) و اصحاب او را همراه با اموال و خانواده اش به سوی من بفرست. سر امام را به همراه زنان و اسیران به سوی شام بردند. شمر دستور داد سر ها را بالای نیزه ها میان محمل ها قرار دهند و از دروازه ی دمشق عبور دهند و جلوی پله های مسجد جامع ننگه دارند. اهل بیت را در حالی که بسته بودند وارد مجلس یزید کردند. سپس آن ملعون سر شریف امام را مقابل خود قرار داد. در آن حال دستور داد چوب خیزرانی بیاورند و با آن بر لب و دندان مبارک امام میزد. زمانی که بانوان حرم را از شام به عراق میبردند از راهنما خواستند که از مسیر کربلا عبور کنند و در آنجا به عزاداری پرداختند. سپس کاروان از کربلا به مدینه حرکت کرد. امام سجاد (ع) با کاروان وارد مدینه شدند. هنگامی خانه های آن شهیدان را میدیدند که همه ی خانه ها با زبان حال بر مصیبت از دست دادن حامیان و مردان شان نوحه گریه و بر گشتگان محزونند و صدای اندوه و ناله اشان بلند است.